

بیداری

خادم خدا
فیروز خانجانی

کلیسای ایران - زمستان ۱۳۹۹

برای این مشارکت خدا را شکر می‌کنم و خوشحالم از اینکه می‌توانیم کلام خدا را با یکدیگر تقسیم کنیم.

وقتی از مأموریت بزرگ کلیسا صحبت می‌شود باید به یاد داشته باشیم که مأموریت بزرگ به متی ۱۹:۲۸ خلاصه نمی‌شود بلکه باید آن را در هر چهار انجیل جستجو کرد تا بتوان تصویر کاملی از مأموریت بزرگ مسیح به دست آورد. بسیاری از کلیساهای کاریزماتیک دوست دارند دائماً پایان انجیل مرقس را بخوانند که در آن بحث معجزات و عطایا مطرح است. عده‌ای دیگر دوست دارند تنها متی ۱۹:۲۸ را مدّ نظر قرار دهند و ... اما کمتر کسی به انجیل یوحنا اشاره می‌کند، جایی که مسیح روح را می‌دمد و خطاب به کلیسا می‌گوید همان‌طور که پدر مرا را فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم.

امروز قصد دارم در خصوص **بیداری** صحبت کنم. این مبحث بسیار مهم معمولاً در محافل کلیسایی مطرح است و بسیاری برای آن دعا می‌کنند. اغلب اوقات هنگام مطرح شدن موضوع «بیداری»، در ذهن عده‌ای از ایمانداران یکی از عملکردهای روح تداعی می‌شود که گناهکاران را به گناه ملزم ساخته و به سمت توبه می‌کشاند. همچنین در ذهن دسته‌ای دیگر از ایمانداران این بیداری باید با تجلّی عطایا - آن هم با کیفیت کلیسای رسولان - همراه باشد. ما در قرن بیستم شاهد تجلّی عطایا در خدمت برادر برانهام بودیم؛ مخصوصاً در بیداری سال ۱۹۵۰ که عطایا به شکلی برجسته نمایان بودند.

هدف ما از این مشارکت، دقیق‌تر پرداختن به موضوع «بیداری» است. دو نکته‌ی مهم وجود دارد: ۱- عمل خدا در کلیسا و یا از طریق کلیسا ۲- پاسخ ایماندار یا گناهکار به عمل روح. بین این دو باید تمایز قائل شد. پس ابتدا عمل روح‌القدس در کلیسا یا از طریق کلیسا و در مرحله‌ی دوم پاسخ ایماندار در چهارچوب کلیسا یا گناهکار در

خارج از چهارچوب کلیسا به این فراخوانی. در بحث بیداری باید به این نکات توجه ویژه شود.

با قرائت سه بخش از کتاب مقدس به این مبحث ورود می‌کنیم:

ابتدا پیدایش ۱: ۲ را می‌خوانیم: «و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آب‌ها را فرو گرفت.» در این آیه می‌بینیم که در زمان خلقت، چگونه قدرت روح عمل می‌کند. این توصیف، در واقع عمل روح را تداعی کرده و قدرت خدا را نشان می‌دهد. بسیاری پس از تجربه‌ی لحظه‌ای عملکرد روح، به کلیسا می‌آیند، سرود می‌خوانند، در روح می‌رقصند و ... اما چند هفته بعد می‌بینیم که مجدداً در همان گناهان و ضعف‌های روحانی قبلی خود گرفتارند و درگیری‌هایی که نسبت به گناه و دنیا داشتند، همچنان وجود دارد.

آیه‌ی بعد مربوط به شائول پادشاه است. در اول سموئیل ۲۴:۱۹ می‌خوانیم: «و او نیز جامه‌ی خود را کنده، به حضور سموئیل نبوت می‌کرد و تمامی آن روز و تمامی آن شب برهنه افتاد، بنابراین گفتند: آیا شائول نیز از جمله‌ی انبیاست؟» شائول لمس روح‌القدس را تجربه می‌کند لیکن بعد از خروج از این لمس، به جایگاه خود برگشته و نقشه‌ی قتل داود را طراحی می‌کند. شائول با وجود اینکه تمام شب و روز نبوت کرد و لباس پادشاهی خود را نیز درآورد و نیز با وجود اینکه عمل روح‌القدس را هم تجربه می‌نماید اما باز هم شاهد عدم تغییر اساسی در زندگی وی هستیم.

مسیح هم درباره‌ی برخی که نبوت می‌کنند یا به زبان‌ها سخن می‌گویند، فرمود: «بسا در آن روز مرا خواهند گفت، خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختم؟ آنگاه به ایشان صریحاً خواهم گفت که هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید!»

(متی ۷: ۲۲-۲۳). مسیح این ادعاها را رد نکرده و نمی گوید آن اعمال را به نام شیطان و یا با قدرت او انجام دادید، بلکه پاسخ جالبی می دهد: «هرگز شما را نشناختم»؛ یعنی شما هیچ وقت وارد حریم من نشده اید! به سخنی دیگر هرگز حضور مرا در زندگی خود تجربه نکرده و پذیرا نشده اید. پس شاهد این هستیم که روح القدس حرکت می کند، فرو می ریزد و در قلبها را می زند. لمس روح القدس مشاهده می شود اما تنها هنگامی این تجربیات خوش فرجام می شوند که کلام پذیرفته شده باشد.

سومین آیه ی مورد نظر پیدایش ۳: ۱ است. «و خدا گفت: روشنایی بشود. و روشنایی شد.» می بینیم که روند آفرینش با گفتن و بیان کلام خدا شروع می شود. در پیدایش ۳: ۶ آمده است: «و خداوند گفت: روح من در انسان دائماً داوری نخواهد کرد، زیرا که او نیز بشر است...» پس با وجود اینکه روح القدس با افراد مجادله و صحبت می کند اما جواب آنها منفی بوده است. پس **عمل روح القدس هر چقدر فوق العاده جلوه کند باز به معنی بیداری نیست.**

کلام خدا می گوید: «آمین آمین به شما می گویم که ساعتی می آید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را می شنوند و هرکه بشنود زنده گردد.» (یوحنا ۵: ۲۵). بیداری را می توان از این آیه به دو صورت متمایز استنباط کرد: **رستاخیز از مردگان و رستاخیز ایمان.** برخاستن مردگان پس از شنیدن آواز پسر انسان، بیداری از نوع رستاخیز از مردگان محسوب می شود. از سویی دیگر، چنانچه شخصی خود را ایماندار دانسته ولی رفتار، گفتار، طرز پوشش و در یک کلام سبک زندگی اش تفاوتی با یک شخص دنیوی نداشته باشد، نیازمند بیداری از نوع رستاخیز ایمان است. در واقع چنین فردی مسیحی شده و به اصطلاح ایمانکی دارد اما به معنای واقعی کلمه شاگرد نیست، بلکه همچون زنده ای است که در میان مردگان خوابیده! کلام خدا چنین شخصی را مرده نمی داند بلکه او را در وضعیتی شبیه به «اغما» توصیف می کند. او در میان

مردگان خوابیده و کسی که در میان مردگان بخوابد قطعاً بوی زنده‌ی آنها را نیز به خود می‌گیرد. مسیحیانی که اولویت‌ها و سبک زندگی‌شان دنیوی باشد و به جای همراهی با خدای زنده، در میان مردگان متحرک دنیا بخوابند قطعاً به جای رایحه‌ی بخورهای خوشبو، بوی تعفن اجساد را با خود به حضور خدا خواهند برد.

کلام خدا از مسیحی‌ای که رسم شاگردی را به جا نمی‌آورد، می‌خواهد که از گُمای روحانی خود قیام کند: «...ای تو که خوابیده‌ای، بیدار شده، از مردگان برخیز تا مسیح بر تو درخشد.» (افسیسیان ۵: ۱۴). تنها کلام خداست که بیداری به ارمغان می‌آورد. هرگاه خداوند صحبت کند، آنکه شنوا باشد بیدار خواهد شد.

متضاد بیداری چیست؟ «خواب یا اغما». هنگامی که در مورد بیداری دعا می‌کنیم در واقع به خواب خود اعتراف نموده و به نحوی می‌پذیریم که در اغما به سر می‌بریم و از نظر روحانی اصطلاحاً خواب و بیدار هستیم. خداوند به کلیسای ساردس می‌گوید: «بیدار شو و مابقی را که نزدیک به فنا است، استوار نما زیرا که هیچ عمل تو را در حضور خدا کامل نیافتیم.» (مکاشفه ۳: ۲). پس آنگاه که از بیداری سخن به میان می‌آید به همراه آن به مسئله‌ی فنا نیز اشاره می‌شود. مصداقش وقتی است که یک نفر را به دلیل ایست قلبی به اورژانس می‌برند؛ کاری که انجام می‌دهند احیای او و برگرداندن وی از مرگ و فنا است.

پس اینجا باز می‌بینیم که این کلیسا نیست که برای بیداری دعا می‌کند بلکه خداوند است که کلیسا و فرزندان عزیز خود را به بیداری دعوت می‌نماید. خدا از آنها می‌خواهد تا بیدار شوند. بنابراین ما نباید بیداری و هوشیاری کلیسا را از خداوند طلب کنیم بلکه وظیفه‌ی ما این است که به این دعوت و فرمان خداوند عیسی مسیح پاسخی شایسته دهیم. در واقع نباید برای بیداری دعا کرد بلکه باید اطاعت امر کرد و بیدار شد.

یک سرباز باید هنگام شنیدن دستور «برپا» از فرماندهی خود، بلافاصله برخیزد در غیر این صورت تنبیه خواهد شد. این در حالی است که ما در بسیاری از مواقع با شنیدن فرمان فرماندهی که بالاتر از هر قدرت، قوّت، ریاست و سلطنت است باز ناطاعتی می‌کنیم. او می‌فرماید: «بیدار شو!» و ما بیشتر پتو را روی سر خود می‌کشیم و به خوابیدن ادامه می‌دهیم و حتی لحظه‌ای هم فکر نمی‌کنیم که حقیقتاً در وضعیت جنگی به سر می‌بریم.

در اشعیا ۱:۵۲ می‌خوانیم: «بیدار شو ای صهیون! بیدار شو و قوّت خود را بپوش ای شهر مقدس اورشلیم! لباس زیبایی خود را در بر کن...» در این آیه فرمان بیداری را می‌خوانیم و تجلّی آن را در اشعیا ۱:۶۰ می‌بینیم: «برخیز و درخشان شو زیرا نور تو آمده و جلال خداوند بر تو طالع گردیده است.» بنابراین ابتدا بیداری است، سپس قیام و نهایتاً منور شدن همراه با قیام؛ زیرا کلام می‌گوید که جلال خداوند بر تو طلوع کرده است.

مسیح در خصوص این بیداری و فرجام آن، در توصیف شهر مقدس چنین می‌گوید: «شما نور عالمید. شهری که بر کوهی بنا شود، نتوان پنهان کرد.» (متی ۵:۱۴). صحبت از شهری منور شده است. کلیسا کی منور می‌گردد؟ در شامگاه یا همان زمان غیبت مسیح (آپوسیا). خداوند عیسی مسیح هنگام حضورش بر این کره‌ی خاکی (پاروسیا) خود نور عالم بود. در زبان یونانی پاروسیا یعنی زمان حضور و آپوسیا یعنی زمان غیبت. در زمان آپوسیا این کلیسا است که باید مشعل را بردارد و دنیای تاریک اطراف خود را منور سازد.

روند بیداری کامل شامل سه مرحله است: ابتدا چشمان خود را باز می‌کنیم (عوری در زبان عبری)؛ سپس برمی‌خیزیم (قومی در زبان عبری) و در ادامه دنیا را منور می‌کنیم (اوری در زبان عبری). البته بیداری تنها در این سه مرحله خلاصه نمی‌شود

بلکه ابعاد دیگری نیز دارد. بیداری دارای بُعد شخصی، خانوادگی یا گروه‌های دعا و کلیسایی هم می‌باشد. معمولاً در هنگام تشریح بیداری، روندی مدّ نظر قرار می‌گیرد که منجر به بیداری کلیسا می‌گردد و این در حالی است که ابعاد شخصی آن فراموش می‌شود. شهر درخشان، شهری است که تمامی خانه‌های آن روشن و نورانی باشند. به شکل کلی بیداری شخصی، خانوادگی و کلیسایی را نمی‌توان ترتیب‌بندی کرد و در عمل آنها در کنار هم شکل می‌گیرند. برای مشخص‌تر شدن موضوع، از بیداری شخصی شروع می‌کنم و خواهیم دید که بیداری کامل باید با بُعد اول شروع شود در حالی که هر سه بُعد هم باید وجود داشته باشد.

وقتی پولس می‌نویسد: «بیدار شو!» مخاطبش یک شخص واحد است؛ صحبت از یک بیداری شخصی است. ما در عهد جدید هستیم. زمانی که کلام خدا از «تو» صحبت می‌کند، قطعاً یک فرد مدّ نظر است و نه یک قوم. «ای تو که خوابیده‌ای...» یعنی ای تویی که در دنیا زندگی می‌کنی و با ارزش‌های دنیا روزگار می‌گذرانی! ای تویی که وقتی به حضور خدا می‌روی بوی تعفن دنیا را با خود به نزد پدر می‌بری و اغلب درخواست‌هایت جنبه‌ی مادی و دنیوی دارد! دیگر کافی است! بیدار شو! از میان مردگان برخیز!

در بیداری شخصی بر روی دو عنصر بسیار مهم تأکید شده است: **یکی تأمل و تعمق** بر کلام خدا و **دیگری دعا**.

با تأمل و تعمق در کلام خدا شروع کنیم. مزمور ۱: ۱-۲ چنین می‌گوید: «خوشا به حال کسی که به مشورت شریران نرود و به راه گناهکاران نایستد و در مجلس استهزاء کنندگان ننشیند بلکه رغبت او در شریعت خداوند است و روز و شب در شریعت او تفکر می‌کند.» مأنوس شدن با کلام بسیار اهمیت دارد. گاهی افراد نسبت به کلام خداوند بی‌تفاوت هستند. هنگام خواندن کلام لذت نمی‌برند و یا در زمان گوش دادن

یا خواندن موعظات - حتی موعظات خادمی چون برادر برانهام - خسته می‌شوند. یا اینکه حتی حضورشان در مشارکت کلیسایی به جهت شاد شدن است و یا دوست دارند کمبودهای اجتماعی خود را در کلیسا برطرف کنند.

شخصی به من گفته بود یکشنبه‌ها موعظه‌های سنگین نکن زیرا مسیحیان هفته‌ی سختی را پشت سر گذاشته‌اند!!! او می‌گفت مردم دنیا گناه می‌کنند ولی مسیحیان در یک جاهایی از تفریح و لذت محروم هستند؛ پس باید یکشنبه جلسه‌ی شادی داشته باشند تا خستگی‌های هفته را رفع کنند!

سؤال اینجاست که چرا یک مسیحی باید با کلام مشکل داشته باشد؟ با یک مثال ساده پاسخ این سؤال را می‌دهم. همان‌طور که ما گاهی عادات نادرست غذایی پیدا می‌کنیم و آن عادات پس از مدتی در ما نهادینه شده، حس چشایی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد وضعیت روحانی‌مان نیز می‌تواند به همان شکل باشد. وقتی اوج شادی ما شرکت در کنسرت خواننده‌های آنچنانی است یا مسائلی از جنس شادی‌های ناصواب دنیوی در زندگی ما وجود دارد، حواس روحانی ما رفته رفته تغییر کرده و نهایتاً با کلام مشکل پیدا می‌کنیم.

در فرانسه که به نوعی پایتخت غذا و آشپزی دنیاست افرادی هستند که استاد چشیدن (Taste) می‌باشند. آنها برای حفظ حس چشایی خود، هر چیزی را نمی‌خورند و با حساس نگه داشتن این حس، طعم هر خوراکی که بر دهان‌شان گذاشته می‌شود را به خوبی تشخیص داده و حتی متوجه مواد تشکیل دهنده‌ی آن نیز می‌شوند. همچنین حتماً دیده‌اید که مردم مناطق مختلف از طعم خوراک محلی خود خوشحال و راضی هستند، در حالی که همان غذاها با مزاج کسانی که به آنجا سفر کرده‌اند سازگاری ندارد. خوب دقت کنید! اهالی آن منطقه از خوردن آنچه از دید دیگران

ناخوشایند است، لذت کامل می‌برند. علت این است که حس چشایی آنها به چنین غذایی خو گرفته است.

برخی می‌توانند آیاتی از کلام خدا را حفظ و بازگو کنند ولی هنگام تأمل و تعمق در کتاب مقدس، خسته شده و خارش گوش می‌گیرند. علت این است که عادت‌های غذایی غلطی در زندگی آنها به وجود آمده است. اکثر برنامه‌های روحانی ماهواره‌ای حکم فست فود را دارند و به هیچ عنوان نمی‌توانند جایگزین خوراک روحانی اصیل و سالم شوند. این فست فودها اغلب بر مبنای اصول خاص آموزشگاه‌های الهیات آمریکا یا انگلیس یا هر جای دیگر طراحی می‌شوند. کافی است ذائقه‌ی من و شما به این سبک خوراک روحانی عادت کند؛ دیگر نخواهیم توانست لذت استفاده از یک خوراک اصیل را ببریم.

روزی در یک دورهمی یکی از غذاهای ایرانی مختص مهمانی سرو شد. تعدادی از مهمانان پس از کمی مزه کردن گفتند خوب این را برای سگ‌های خود برمی‌داریم! علت این بود که آن افراد به هیچ عنوان به آن غذا و طعمش عادت نداشتند. یک مسیحی نیز گاهی از لحاظ روحانی همین کار را انجام می‌دهد، زیرا به غذای روحانی خوب عادت نکرده است. چنین فردی نمی‌تواند با کلام خداوند میانه‌ی خوبی داشته باشد.

اینجاست که مزمور می‌گوید خوشا به حال کسی که به مشورت شیران نرود. خیلی اوقات برنامه‌ها و تصمیم‌های زندگی یک ایماندار متأثر از دیدگاه دنیا و کسانی است که در چهارچوب کلام خداوند زندگی نمی‌کنند. چنین شخصی در نهایت تبدیل به یک ستون در گناه خواهد شد. کلام خدا در ادامه می‌گوید که به راه گناهکاران نایستد و در مجلس استهزاء کنندگان ننشیند. نتیجه‌ی چنین کاری قطعاً بی‌تفاوتی نسبت به کلام خداست. جامعه‌الگوه‌ای نادرستی به ما ارائه می‌دهد و ما باید نسبت به آنها مقاوم

باشیم. به عنوان مثال باید بسیاری از برنامه‌های تلویزیونی را کنار گذاشت. چه تلویزیون‌های خارجی و چه برنامه‌های داخلی که هریک فرهنگ مورد نظر خود را ارائه می‌دهد. منظور این نیست که تلویزیون خود را خاموش کنید ولی باید نسبت به آن هوشیار بود.

کسی می‌تواند از شریعت خداوند لذت ببرد که حس چشایی‌اش احیا شده باشد. این احیا مستلزم این است که از یک سری مسائل فاصله بگیریم. یک ایماندار در برخی از موارد می‌تواند شخصاً اقدام کند. مثلاً نمی‌توان انتظار داشت که یک شخص معتاد به تنهایی اعتیاد خود را ترک کند. او حتماً نیازمند کمک دیگران است. اما هر شخصی می‌تواند در روابط اجتماعی خود، در تماشای برنامه‌های تلویزیون یا خیلی از پدیده‌های مختلف دنیوی، با فاصله و احتیاط لازم برخورد کند. ما می‌توانیم دوستان خود و افرادی که با آنها در ارتباط هستیم را گزینش کنیم. کلام خدا نمی‌خواهد که از دنیا و مردم دنیا گسست کنیم و اصولاً نمی‌توانیم چنین کنیم و هیچ رابطه‌ای با آنها نداشته باشیم. لیکن خدا توقع دارد تا به عنوان فرزندان در اموراتی که شخصاً قادر به اصلاح و کنترل آنها هستیم پیشروی کنیم.

در این مزمور از «شریعت خداوند» صحبت می‌شود. چرا از شریعت خداوند صحبت می‌شود؟ مگر ما در شریعت بسر می‌بریم؟ مگر فیض ما آزاد نکرده است؟ آیا این آیات منسوخ شده‌اند؟ منظور از شریعت، چهارچوبی است که کلام خداوند برای ما مشخص نموده است. کلام خداوند به عنوان یک چهارچوب و مرجع زندگی برای هر ایماندار است. این آیه اشاره می‌کند که ما باید در حریم کلام خداوند باشیم و از این حریم به عنوان یک قانون و شریعت یاد می‌کند. ما تنها در این چهارچوب و حریم می‌توانیم رشد کنیم و این چنین شخصیت‌مان شکوفا می‌شود.

«...روز و شب در شریعت او تفکر می‌کند.» اینجا نکته‌ی جالبی وجود دارد. در شریعت تنها برخی از حیوانات با شرایط خاصی قابل ذبح و خوردن بودند. مثلاً خوک چون نشخوارکننده نبود نمی‌توانست خوردنی باشد. شکل کلمه‌ی «نشخوار» در فارسی خیلی جالب نیست ولی در بافت روحانی کلام خدا، این مفهوم را تداعی می‌کند که ما باید در کلامی که دریافت می‌کنیم، تأمل کنیم. قربانی زنده‌ی مورد پسند خداوند قطعاً خوکی نیست که در گل و لای زندگی می‌کند و هر چیزی را می‌بلعد بدون اینکه آن را به یاد آورده یا در موردش فکر کند.

یکی دیگر از مشخصه‌های حیوانات مورد پذیرش در شریعت، داشتن سُم شکافته بود. عجیب نیست؟ حرکت یک ایماندار در زندگی باید اثر مشخصی داشته باشد. کلام خدا باید در زندگی ما یا به عبارتی در ردپایی که از خود به جای می‌گذاریم، دیده شود. ما نباید شنیدن کلام خداوند را تنها به موعظت و جلسات محدود کنیم بلکه باید در هر وضعیتی آن را مرجع خود قرار داده و راه‌های خود را با نور آن روشن نماییم. چه در «روز» یعنی هنگامی که در وضعیت خوبی هستیم و چه در «شب» یعنی وقتی که اوضاع مالی خوب نیست یا بیماریم و یا در واقع در چنین مواقعی می‌توان به درستی تشخیص داد که شادی‌ای که در شرایط روز داشتیم آیا منشاء روحانی داشته و یا صرفاً به دلیل فراهم بودن مادیات و غیره بوده است. بد نیست که گاهی خود را مخاطب این سؤال مهم قرار دهیم تا عیارمان سنجیده شود.

با دقت در این آیه درمی‌یابیم که ابتدا می‌گوید «شریعت خداوند» سپس می‌گوید «شریعت او». ابتدا با یک امر خارجی مواجهیم که از بیرون وارد و سپس درونی می‌شود. یعنی شریعت خداوند شریعت ما و شریعت من می‌شود. اما در صورتی شریعت من می‌شود که مثلاً وقتی به یک موعظه گوش می‌دهم، با خود نگوییم: ای کاش برادر فلانی اینجا بود! اصلاً او باید این موعظه را می‌شنید و در رفتارش تجدید نظر می‌کرد. آن

روز برخوردش بسیار زنده بود و من داشتم لغزش می‌خوردم. باید اینجا می‌بود و به این موعظه گوش می‌داد! ای کاش همسر من اینجا بود و با شنیدن این موعظه می‌فهمید که چطور باید از شوهر خود اطاعت کند! کلام خداوند می‌گوید که زن باید از شوهرش اطاعت کند ولی ظاهراً همسر من این قسمت را نخوانده و یا توجه‌اش را جلب نکرده است. چه می‌شد اگر اینجا بود و این موضوع را می‌شنید. یا اینکه ای کاش شوهر من اینجا حضور داشت و یاد می‌گرفت که باید بیشتر به من توجه کند. بیشتر باید به بچه‌ها توجه کند و وقت بگذارد! گاهی اوقات ما با شنیدن کلام خدا به دیگران فکر می‌کنیم و آنها را مخاطب کلام گفته شده می‌دانیم؛ لکن زمانی کلام خدا شریعت من می‌شود که نخست خود را مخاطب آن بدانم و با تمام وجود بپذیرم که این کلام برای من است.

ابراهیم هنگامی توانست به ایمان کامل دست یابد که پذیرفت مخاطب خداوند، خود اوست. درست است که شوهر سر خانواده است ولی مسیح هم سر مرد است. پس من به عنوان یک مرد، به عنوان یک پدر، به عنوان یک شوهر ابتدا باید از مسیح به عنوان سر خود اطاعت کنم. این بخش به من تعلق دارد. بخش دیگر کلام مربوط به زن و یا فرزندان هم است ولی توجه من باید اول به بخش مربوط به خودم باشد نه مربوط به برادر یا خواهر یا غیره. هر یک از ما باید بگوید که کلام خدا من را مخاطب می‌سازد.

راجع به روز و شب صحبت شد و نمی‌خواهم بیشتر در این مورد ادامه دهم ولی وقتی در شب به سر می‌بریم - زمانی که دور از نگاه دیگران یا در وضعیت نامناسب هستیم - شرایط خداوند را فراموش می‌کنیم و می‌گوییم فلان موضوع که شامل حال من نمی‌شود، اصلاً ارتباطی به وضعیت فعلی من ندارد. کلام خدا در پاسخ می‌گوید تنها زمانی می‌توان از کلام و شریعت الهی لذت برد که آن بخشی از وجودمان شده باشد. به دیگر سخن شریعت کامل مسیح جزء دی.ان.ای من شده باشد.

در کنار دعای جمعی در کلیسا، دعایی هم داریم که مربوط به خلوت ماست و «رازگهان» نامیده می‌شود. مسیح فرمود به اتاق خود داخل شو، در را بسته و پدر خود را که در نهان است، عبادت نما و پدر نهان بین تو را جزا خواهد داد. رازگهان بدین معنی است که در تنهایی خود یک رابطه‌ی شخصی با خدا برقرار کرده و به اصطلاح با خداوند خلوت کنیم. زمانی می‌توان با خدا خلوت کرد و یک رازگهان پربرکت داشت که درها و پنجره‌های وجود و افکار خود را رو به دنیا بسته باشیم. گرچه گاهی مشکلات وجود دارد اما می‌توان در خلوت با خدا به اوج رسید و تمام سختی‌ها، مشکلات و نگرانی‌های گوناگون را فراموش کرد و در دعا با پدر تنها شد.

بسیاری اوقات افراد با مشکلات خود در حضور خدا حاضر می‌شوند. منظور نبردن مسائل و مشکلات به حضور خدا نیست بلکه وقتی تنها با مشکلات و دل‌مشغولی‌های دنیا در دعا حاضر می‌شویم به هیچ عنوان خلوت با خدا حاصل نمی‌شود. پس باید مشکلات را فراموش کرد و وارد خلوت با خدا شد، با او صحبت کرد و از او شنید. درست مانند فرزندی که فقط زمانی که چیزی می‌خواهند، به پدر و مادر خود نزدیک می‌شوند در حالی که پدر و مادر دوست دارند همواره در کنار فرزندان خود باشند و ارتباطی صمیمی و دوطرفه وجود داشته باشد. پدر آسمانی هم خواهان یک رابطه‌ی صمیمی با ماست. باشد که ما نیز تنها زمانی که مشکل داریم در پی خدا نگردیم. او در خلوت ما است، در نهان.

وقتی نمی‌توانیم در دعا خلوت کنیم خدا را نخواهیم یافت، زیرا از او دور هستیم. تنها علتش هم باز بودن در و پنجره‌های خلوت ما است. ممکن است خداوند دعا‌های ما را بشنود ولی خلوتی با خدا حاصل نمی‌شود. اگرچه خدا دعای قائل و دعای اسماعیل را شنید ولی هیچ گاه در کلام نمی‌خوانیم که آنها با خدا خلوت کرده باشند! **خدا فقط و فقط در نهان و خلوت یک ایماندار پیدا می‌شود.** من راجع به دعای مستجاب شده

صحبت نمی‌کنم بلکه منظور آن دعایی است که مایه‌ی خشنودی پدر می‌باشد. این مهم است که ما وارد خلوت خدا شویم.

در ادامه صحبت از یک پاداش است: «...پدر نهان‌بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد.» (متی ۶:۶). به نظر شما خداوند، در لحظه‌ی ورود به خلوتش، چه پاداشی برای ما در نظر گرفته است؟ در پیدایش ۱:۱۵ می‌خوانیم: «...ای ابرام مترس من سپر تو هستم، و اجر بسیار عظیم تو.» پس پاداش ما حضور خودِ خداوند است که در زندگی‌مان متجلی می‌شود. خداوند به ابراهیم گفت که من سپر و امنیت تو هستم و در مقابل دشمنان و بدخواهانت از تو دفاع خواهم کرد. این وعده‌ی خدا به ابراهیم و همچنین به همه‌ی ما است. زیبا نیست؟ من پاداش بزرگ تو هستم! **روشنایی الهی در زندگی‌مان همان پاداشی است که خداوند در این دنیای تاریک به ما می‌دهد.**

لازم به یادآوری است که دعای ربانی باید جایگاه مهمی در رازگهان ما داشته باشد. البته قرار نیست آن را طوطی‌وار تکرار کنیم. می‌توان آن را با کلمات و جملات خود بیان نمود و این چنین این دعا برای ما غنی می‌شود. در دعای ربانی نمی‌گوییم «ای پدر من که در آسمانی». درست است که من در خلوت خود هستم ولی نمی‌گوییم «ای پدر من که در آسمانی». جالب است! اینجا که ظاهراً باید بگوییم «ای پدر من که در آسمانی»، چرا باز باید بگوییم «ای پدر ما که در آسمانی»؟ شاید عده‌ای با تکرار مداوم «ای پدر من که در آسمانی» پیش خود گمان کنند که تافته‌ی جدا بافته‌ای بوده و رابطه‌ای ویژه با خدا دارند. مسیح که عالی‌ترین نمونه‌ی فرزندی خداست نمی‌گوید «ای پدر من که در آسمانی» بلکه «ای پدر ما که در آسمانی». من ایماندار این چنین و به واسطه‌ی این دعا در خلوت خود، همه‌ی مقدسین را به حضور خدا بلند می‌کنم و معترف می‌شوم که تنها بخشی از کلیسا هستم.

پس من در رازگاهان فقط برای خودم دعا نمی‌کنم بلکه به برکت این خلوت، کل بدن مسیح برای من آشکار می‌شود. در خاورمیانه، آسیا، اقیانوسیه، جزایر کارائیب، آفریقا، اروپا، آمریکا و هر جای دنیا، می‌توانم همه‌ی بدن مسیح را تمییز دهم و با آنها متحد شوم. در کلیساهای انجیلی گاهی اوقات دعای ربانی به شکل سنتی به صورت جمعی بلند می‌شود، ولی این دعا دعایی است که باید در خلوت ما بلند شود. اشکالی ندارد که در جماعت بلند شود ولی باید در خلوت ما نیز صورت بگیرد زیرا در این صورت دیگر دعای من تنها جنبه‌ی شخصی ندارد بلکه من در کنار سایر مقدسین در حضور خداوند حاضر می‌شوم.

در دعای ربانی داریم گناهان ما را ببخش همان‌طور که ما نیز گناهان دیگران را می‌بخشیم. خیلی اوقات اگر یک بی‌ایمان نسبت به ما بدی کند، خیلی راحت می‌توانیم او را ببخشیم. بخشش زمانی برای ما سخت می‌شود که یک ایماندار نسبت به ما خطایی انجام داده باشد. پاسخ مسیح به پطرس در این زمینه چه زیبا بود، وقتی که پطرس پرسید «خداوند! چند مرتبه برادرم به من خطا ورزد، می‌باید او را آمرزید؟ آیا تا هفت مرتبه؟ عیسی بدو گفت: تو را نمی‌گویم تا هفت مرتبه، بلکه تا هفتاد هفت مرتبه!» (متی ۱۸: ۲۱-۲۲). پس گاهی بخشش شخصی که به ما نزدیک است بسیار سخت می‌شود. بسیاری از کینه‌های دیرینه‌ی ما نسبت به افراد کلیساست. افرادی که از دید ما نسبت به ما بدی یا کوتاهی کرده‌اند. ما با عدم بخشش آنها، گناه می‌کنیم.

گاهی بخشش نزدیکان بسیار سخت است. این شخص می‌تواند عضو کلیسا، پدر و مادر، خواهر و برادر یا همسر باشد. ما از آنها توقعاتی داریم که در صورت برآورده نشدن، عداوتی درونی در ما شکل می‌گیرد؛ عداوتی که برای بروز، تنها منتظر یک فرصت است. اینجاست که شیطان لانه می‌کند و بذر کینه را در قلب ما می‌کارد و سال‌ها با همان کینه درگیرمان می‌کند. زمانی که در دعای ربانی می‌گوییم «گناهان

ما را ببخش همان طور که ما نیز گناهان دیگران را می بخشیم»، این «دیگران» باید شامل خانواده‌ی جسمانی و روحانی ما باشد. در غیر این صورت نمی توان به درستی با پدر خلوت کرد. چنین ارتباطی با پدر مثل رابطه‌ی قائن با خدا خواهد بود.

شاید بگوییم من دعا کردم و خدا مستجاب فرمود. باید گفت دعای قائن که اولین دعا در کتاب مقدس است، هم مستجاب شد. وقتی که اسماعیل فریاد می زند، خدا می گوید من فریاد او را شنیدم. هرگاه قصد خلوت با خدا را داریم باید گناه همسر، برادر، خواهر و افرادی که به ما نزدیک هستند را ببخشیم. این یک اصل مهم در رشد شخصی است. من کلام خداوند را فقط برای دیگران نمی دانم. ما باید خود را مخاطب کلام خداوند قرار دهیم. من کلام را می خوانم تا بتوانم اول برای خدا مفید باشم و بعد برای دیگران. چطور می توانم یک شخص سازنده در خانواده، کلیسا و حتی جامعه باشم؟ جواب واضح است! وقتی خود را مخاطب کلام خداوند بدانم.

اکنون در ادامه‌ی مبحث، به بُعد بیداری در خانواده یا گروه‌های دعا می پردازیم. در متی ۱۹:۱۸ می خوانیم: «باز به شما می گویم هرگاه دو نفر از شما در زمین درباره‌ی هر چه که بخواهند متفق شوند، هر آینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد.» اینجا رابطه‌ی بین مرحله‌ی اول و مرحله‌ی دوم دیده می شود. مقرر حمله‌ی شیطان معمولاً در مجموعه‌ی نزدیکان ماست. ما می توانیم با آنها دعای سازنده داشته باشیم. زمانی که دو نفر نسبت به هم کینه داشته باشند نمی توانند متحد شوند. خداوند برای عطای درخواست‌های ما این شرط را گذاشت: دو نفری که با هم دعا می کنند باید هماهنگ و متحد و متفق باشند. در زبان یونانی برای بیان این مفهوم واژه‌ی «سمفونی» به کار رفته که در لغت به معنای «همصدا شدن» است. وقتی ایماندارانی برای هدف و درخواستی با هم «همصدا شوند» مسئلت‌شان برآورده خواهد

شد. در دعا قدرت بالقوه‌ای وجود دارد. این وعده‌ی خداوند است که جایی که دو یا چند نفر به نام من جمع می‌شوند من در کنارشان خواهم بود.

امروزه در بسیاری از کلیساها بحث سلول‌های کلیسایی داغ است. این سلول‌های کلیسایی در اصل همان خانواده‌ها هستند. خانواده‌ها اولین سلول‌های بالقوه هستند، اولین مراکز میسیونری. خانواده باید جایگاه حضور خداوند باشد تا روح او بتواند بواسطه مسح و کلام در آنجا حکومت کند. از منظر کتاب مقدس نهاد خانواده اولین مرکز انتقال کلام خداست. خداوند در خصوص ابراهیم فرمود که من او را شناختم و برگزیدم تا به فرزندان خود و به خانه‌ی بعد از خود دستور دهد که طریق‌های مرا را نگاه دارند.

می‌دانیم که ایوب برای فرزندان خود قربانی می‌گذراند. در زمان حزقیال فضای گناه چنان حاکم شده بود که خدا گفت حتی اگر نوح و ایوب هم باشند، نخواهند توانست فرزندان خود را نجات دهند. ولی وقتی در زندگی ابراهیم دقت می‌کنیم نحوه‌ی سخنان خدا را طور دیگری می‌بینیم. کار ابراهیم پیوستگی داشت. ابراهیم اسحاق را آورد و اسحاق یعقوب را. ابراهیم آغازگر یک روند و برگزیده‌ی خداوند بود. او همچنین اهمیت انتقال کلام خداوند به فرزندان خود را نیز درک کرده بود. آورده‌اند که ابراهیم در زمان اقامت در هاران، موعظه می‌کرد. برخی از مسائل ضمنی دال بر این موضوع است ولی در کلام خدا اشاره‌ی مستقیم و آشکاری برای آن وجود ندارد. ولی در کلام می‌بینیم که او به عنوان یک پدر باید به فرزندان خود سفارش می‌کرد که طریق‌های خدا را نگاه دارند.

در امثال ۸:۱ چنین می‌خوانیم: «ای پسر من تأدیب پدر خود را بشنو، و تعلیم مادر خویش را ترک منما.» نتیجه این‌که اولین مرکز انتقال کلام خداوند، خانواده است. پدر یا مادر در خلوت با خداوند این قوّت را دریافت می‌کنند که مانند ابراهیم فرزندان خود را به اطاعت و پیروی از کلام توصیه و هدایت نمایند. وقتی مادران ایماندار در دعا و

کلام باشند و در آن تأمل کنند، چنانکه گفتیم شریعت خدا شریعت آنان خواهد شد. مفهوم آیه‌ی فوق در زبان عبری این گونه است که تورات (شریعت) مادر خود را مردود شمار. یعنی این مادر آن قدر در کلام خداوند تأمل کرده که شریعت خدا بخشی از وجودش شده است.

در عهد جدید می‌بینیم که مریم با شنیدن هر کلام خداوند، به تأمل در آن می‌پرداخت و آن را در خود نگاه می‌داشت. این ویژگی ممتاز مریم بود. او کینه‌ی ناشی از کنایه‌های مردم دنیا را در خود نگه نمی‌داشت بلکه کلام خداوند را. به همین دلیل توانست تبدیل به راهی برای به دنیا آمدن کلام مجسم خدا شود. زمانی که مادر در کلام خداوند تأمل می‌کند، شریعت و کلام خدا، شریعت و کلام او می‌شود و او می‌تواند آن را به فرزندان خود منتقل کند. در خروج ۲:۱۰ می‌خوانیم: «و تا آنچه در مصر کردم و آیات خود را که در میان ایشان ظاهر ساختم، به گوش پسر و پسر پسر بازگویی تا بدانید که من یهوه هستم.» «دانستن» یعنی «تجربه کردن». پس می‌توان از آیه فهمید: «... تا حضور خداوند را تجربه نمایید.» البته این وظیفه تنها بر عهده‌ی پدر و مادر نیست بلکه وظیفه‌ی پدربزرگ و مادربزرگ هم هست. آنها هم وظیفه دارند به سهم خود، کلام خداوند را به نوادگان خود منتقل کنند. عمو! خاله! دایی! هرکس به سهم خود موظف به انتقال کلام به نسل‌های بعدی می‌باشد. حتی یک دوست خانوادگی، کسی که در خانواده رفت و آمد دارد نیز موظف به انتقال کلام خدا به افراد و اعضای خانواده‌ی مقابل است.

گاهی اوقات توقعاتی که افراد از کلیسا دارند بالاست. من لزوم وجود کانون شادی را رد نمی‌کنم؛ کانون شادی باید وجود داشته باشد ولی نباید به بهانه‌ای برای سلب مسئولیت افراد از خود تبدیل گردد؛ خصوصاً پدران و مادران. این حکم خداست. انتقال کلام به نسل آینده یک گزینه نیست، بلکه یک فرمان است. خدا آن را پیشنهاد نمی‌دهد

بلکه حکم می‌کند. ما با انتقال تجربیات روحانی خود به دیگران و به فرزندانمان در اصل مسیح را منتقل می‌کنیم و به این شکل همراهی و همکاری با خدا را تجربه خواهیم کرد. این وعده‌ای الهی است که در حین انجام خدمت، حضور خداوند را تجربه خواهیم نمود. قطعاً در جمع خانوادگی خود «من در کنار شما هستم» را تجربه خواهید کرد. البته همان‌طور که اشاره شد شرطش این است که آن دو یا سه نفر (یا هر چند نفری که هستند) با هم هماهنگ و هم دل باشند.

در خانواده‌ها و گروه‌های کوچک پتانسیل بسیاری برای کلیسا نهفته است. از این رو شیطان به خانواده حمله می‌کند و دشمن من می‌شود شوهر من، زن من، مادر من، پدر من، برادر من، خواهر من یا افرادی که به ما نزدیک هستند. ما نیز دشمن آنها می‌شویم. راه حل این مسئله در دعای ربانی است: گناهان ما را ببخش! فرض کنید در دعای ربانی از ضمیر «من» استفاده شود: گناهان من را ببخش همان‌طور که من گناهان همسر خود را می‌بخشم؛ من بی‌تفاوتی شوهر خود را می‌بخشم؛ من عدم محبت پدر و مادر یا نزدیکان خود را می‌بخشم! ذات انسان عادت دارد که خود را طلبکار بداند و دیگران را بدهکار. شاید بتوان با وجود چنین شرایطی باز هم با هم جمع شد و دعا کرد ولی باید بدانیم چنین دعاهایی قطعاً بازداشته می‌شوند.

با بازداشته شدن دعاهای افرادی که شرایط همدلی و «ما» بودن را ندارند، گروه وارد یک دایره‌ی بسته می‌شود. در این شرایط سعی می‌کنیم فرامین خدا را دور بزنیم! از خدا ناراحت هستیم که چرا برای ما استثناء قائل نمی‌شود؟ شاید بگوییم کاری که این برادر کرده قابل بخشش نیست. اگر خدا به خاطر گناه این برادر حاضر نیست به دعای من گوش کند، خوب نمی‌دانم این چه خدای عادل است! اگر به خاطر اشتباهی که همسر من انجام داده و من از او کینه به دل گرفتم، خدا حاضر نیست به مسئلت‌ها و دعاهای من گوش دهد، باید به عدالت این خدا شک کرد. من حق دارم طلبکار باشم

و ... لیکن وقتی در دعای ربانی ضمیر جمع «ما» به کار می‌رود من باز به جماعت می‌پیوندم، به همسرم، به فلان خواهر یا برادری که احساس می‌کنم نسبت به من بی‌انصافی کرده و ... می‌گوییم تو گناه و کوتاهی «ما» را ببخش همان‌طور که «ما» کوتاهی‌های دیگران را می‌بخشیم.

اگر وارد دایره‌ی بسته شویم و دعای ما به اصطلاح از سقف بالاتر نرود، گرچه ممکن است پاسخ دعای خود را دریافت کنیم ولی نیاز اصلی ما برطرف نخواهد شد. اسماعیل ثروت را دوست داشت و امروزه فرزندانش از ثروتمندترین افراد دنیا هستند اما شگفتا که باز هم ناراضی‌اند! خدا خواسته‌های جسمانی چنین افرادی را برآورده می‌کند اما در نهایت در نقطه‌ای از زندگی می‌فهمند که خواسته‌های اصلی‌شان برآورده نشده است. در کتاب حجبی این عبارت معروف را داریم که شما می‌خورید ولی سیر نمی‌شوید. یعنی هر چقدر هم که پیش می‌روید باز احساس کمبود می‌کنید. حتی اگر خدا چیزی که در ظاهر برای آن دعا می‌کنیم را برآورده سازد باز هم حس کمبود خواهیم داشت. می‌خوریم اما سیر نمی‌شویم!

بسیاری تصور می‌کردند در خارج وضعیت بهتری خواهند داشت. منظور همه نیستند ولی زمانی که به کشورهای دیگر رسیدند، مشخص شد که سیر نشده‌اند و باز به کلیسا حمله می‌کنند. برخی گفتند ما به خاطر مسیح از امکانات محروم شده‌ایم و خدا سرزمین‌های جدید به آنها بخشید. آیا همچون اسماعیل نیستند که می‌خورند ولی سیر نمی‌شوند؟ اسماعیل می‌خندد ولی راضی نیست. گاهی فائنها و اسماعیل‌ها هم چیزهایی دریافت می‌کنند ولی باز از این دایره‌ی بسته خارج نمی‌شوند و در نتیجه چه کار می‌کنند؟ دیگر به کلیسا نمی‌آیند. می‌گویند چرا باید به کلیسا برویم!

خانواده فضای مشارکت است نه فضای انتقاد نسبت به یک برادر یا یک خواهر. اگر دوست دارید روزی فرزندان‌تان بگویند که ما دیگر از مسیحیان خسته شده‌ایم... آنها

ریاکارند و ... در جمع خانواده علیه کلیسا صحبت کنید! جا دارد از یوسف و مریم به عنوان یک الگو یاد شود. کانون خانوادگی یوسف و مریم جایی است که مسیح در آن متولد شد. از یوسف به عنوان یک شخص عادل یاد می‌شود. چرا؟ مصداق عدالت یوسف کجاست؟ او حاضر نبود مریم را در وضعیت بی‌آبرویی و سنگسار قرار دهد. این همان عدالت ابراهیم بود که یوسف آن را ادامه داد. او به کلام گوش می‌کرد، در آن تأمل و از آن اطاعت می‌نمود و در نهایت عادل شمرده شد. او حاضر نشد همسر خود را زیر سؤال ببرد. مریم زنی کاملاً پاک بود. او در کلام خداوند فکر می‌کرد و آن را در خود درونی می‌ساخت.

با نگرستن به کتاب مقدس می‌بینیم که جبرائیل ظهور کلمه در مریم را به وی اعلام می‌کند. مطمئن باشید که خدا فرشته را به خانه‌ی خود فرستاد، در فضای خانوادگی خود. یعنی خدا در آن خانه حضور داشت. وقتی خدا فرشته را پیش مریم فرستاد که یوسف و مریم به شکلی یک مجموعه (خانواده) را تشکیل داده بودند. خدا سرِ یوسف بود. در آن خانواده این خدا بود که اعمال مدیریت می‌کرد. او می‌توانست به مریم بگوید و مریم نیز بپذیرد. مسیح همان کلامی بود که از طریق داود به یوسف گفته شده بود. این کلام در مریم تن گرفت، چون مریم نسبت به کلام پذیرا بود. می‌بینیم که در این ترتیب خانوادگی، مریم می‌پذیرد که در شرایط بسیار سختی صاحب فرزند شود و خدا هم به یوسف نشان می‌دهد که باید به مصر برود یا از آنجا بازگردد. خداوند جهت‌گیری‌های اصلی را به یوسف نشان می‌داد. یوسف در خواب پیغامی از فرشته مبنی بر رفتن به مصر دریافت کرد و مریم نیز همراه او شد.

لحظه‌ای تصور کنید که مریم جایگاه خود را نشناخته بود. آیا به یوسف نمی‌گفت: درست است تو فرشته‌ی خداوند را در خواب دیدی ولی من او را رو در رو ملاقات کردم. پس من برای این سفر دعا می‌کنم و اگر تأییدی دریافت کردم به سمت مصر حرکت

خواهیم کرد! اما می‌بینیم که مریم راجع به تصمیم یوسف اصلاً بحث هم نمی‌کند. او جایگاه خود را می‌شناسد. یوسف از خدا هدایت می‌گیرد و آنها به سمت مصر حرکت می‌کنند. برادران و خواهران من! در کتاب مقدس فرهنگ خانواده بر چنین پایه‌ای بنا شده و قرار نیست خدا به دلیل تطابق با فرهنگ قرن بیست و یکم روش خود را تغییر دهد.

اکنون به مسیح در مقام فرزند این خانواده نگاه کنیم. مسیح با وجود اینکه خدا بود ولی به سخن پدر و مادر خود گوش می‌داد. او مطیع یوسف و مریم بود. مسیح هرگز نگفت من خدا هستم و شما باید از من اطاعت کنید. پس مقوله‌ی فرزندسالاری - که امروزه باب شده - کاملاً ضد فرهنگ کتاب مقدس است. برخلاف افسانه‌ها مسیح هنگام نوزادی صحبت نکرد و نگفت اکنون دستور می‌دهم به مصر بروید. به شهادت کلام خدا این خانواده با هدایت یوسف به مصر رفت. این روش و ترتیب کتاب مقدس است و روح‌القدس بر آن تأکید دارد: **خانواده نباید به خاطر دغدغه و خواست فرزند جهت بگیرد.** مسیح در جایگاه فرزند از یوسف اطاعت کرد. مریم هم در جایگاه بالاترین زنی که در خلقت وجود دارد، از یوسف اطاعت کرد. یوسف هم از خدا اطاعت کرد و اجازه‌ی بی‌حرمت شدن مریم را نداد. پس شاهد ترتیب الهی و عمل خداوند در این خانواده هستیم.

متأسفانه شوخی نادرستی در کلیسا انجام می‌شود و می‌گویند: «شوهر، سر خانواده است و زن گردن! و این گردن است که سر را می‌چرخاند!» در کشورهایی مانند هند و پاکستان، هنگامی که مرد خانه نیست شبان می‌آید و به خانواده سرکشی می‌کند. او سعی دارد تا با توصل به گردن، سر را بچرخاند. این شیوه‌ی ناپسند، روش مار را به یاد من می‌آورد! این روش شیطان است. او در خلوت حوّا را اغوا نمود و جهت بشریت را تغییر داد. اما روش خدا متفاوت است و در واقع شبان کلیسا، سر دیگر خانواده‌ها

نیست. اکنون در خاور زمین یا حتی اروپا خانواده‌هایی داریم که کاملاً به شبان وابسته می‌باشند و صدا البته که این روش نادرست است. خانواده باید تنها به مسیح وابسته باشد. نه کشیش، نه ناظر کلیسا و نه هیچ مسئولی در کلیسا سر خانواده نیست و فقط مسیح سر است زیرا «... از او هر خانواده‌ای در آسمان و بر زمین مُسمّی می‌شود.» (افسیسیان ۳: ۱۵).

مسیح در خانواده‌ای به دنیا آمد که ترتیب‌بندی کتاب مقدسی در آن رعایت می‌شد. او زمانی به دنیا آمد که مریم در عقد یوسف بود و نه قبل از آن. بنابراین او در چهارچوب خانواده‌ی یوسف به دنیا آمد. مسیح باید از طریق مریم به دنیا می‌آمد چنانکه اسحاق تنها باید از سارا متولد می‌شد. در یک خانواده‌ی موفق، هم مرد باید به خدا متصل باشد و هم زن. برآیند چنین خانواده‌ای ظهور مسیح است. آیا شما هم همچون بسیاری دوستدار ظهور مسیح هستید؟ پس روش و ترتیب کتاب مقدس را رعایت کنید تا مسیح در خانواده‌ی شما ظهور نماید و آن وقت نه فقط خودتان که فرزندان شما نیز چهره‌ی مسیح را به خود خواهند گرفت. آمین.

تا اینجا در خصوص خانواده صحبت کردیم. ممکن است مجردها یا افرادی که تنها هستند بگویند: ای کاش ما هم یک خانواده‌ی ایماندار داشتیم. باید گفت آنها نیز می‌توانند برای خود یک سلول تشکیل دهند. مجردها یا ایماندارانی که تنها هستند و نمی‌توانند تجربیات ایمانی خود را با اعضای خانواده تقسیم کنند، باید به دنبال افرادی باشند که بتوانند با آنها مشارکت نمایند. خداوند شاگردان خود را دو به دو می‌فرستاد. در میان دوازده رسول نیز سه گروه چهار نفری وجود داشت. البته ناگفته نماند کسانی که در کلیسای اولیه نقش بزرگی ایفا کردند، اغلب افراد تنهایی بودند. در اعمال ۱: ۱۳-۳ از افرادی چون برنابا، شمعون، لوکیوس، مناخم و سولس یاد می‌شود. اینها از سلول‌های مفید کلیسا بودند. «چون ایشان در عبادت خدا و روزه مشغول می‌بودند،

روح القدس گفت: برنابا و سولس را برای من جدا سازید از بهر آن عمل که ایشان را برای آن خوانده‌ام. آنگاه روزه گرفته و دعا کرده و دست‌ها بر ایشان گذارده، روانه نمودند.» (اعمال رسولان ۱۳: ۲-۳).

اگر ما یک بیداری شخصی نداشته باشیم، سلول‌های کلیسا، سلول‌های دعا و سلول‌های خانوادگی به سلول‌های انتقاد نسبت به کلیسا تبدیل می‌شوند. به یاد دارم در کلیسای گروه‌های مختلفی بودند که علیه یکدیگر خواب و رؤیا می‌دیدند. مثلاً اعضای یک گروه در خواب دو شاخ بر سر گروه مقابل می‌دیدند. گروه‌های آنها به سلول‌های انتقاد تبدیل شده بود و فقط زمانی با هم متحد می‌شدند که می‌خواستند کار نادرستی علیه شخص یا گروه سومی انجام دهند. پس هنگامی که افراد بدون حضور روح القدس با هم یک گروه تشکیل دهند، آن گروه به یک سلول انتقاد تبدیل خواهد شد. یک ضرب‌المثل فرانسوی می‌گوید: «انتقاد آسان است و هنر، سخت!»

این روند نادرست ابتدا با انتقاد از کلیسا و شبان آغاز می‌گردد؛ به جای دعا برای افراد، پشت سرگویی رواج می‌یابد. در ادامه کمی هم بحث تعلیمی چاشنی کار می‌شود و نهایتاً شخص احساس می‌کند که روح القدس او را فراخوانده تا کلیسای مجزا تشکیل دهد. به راستی «آیا مسیح منقسم شد؟...» (اول قرن‌تیا ۱: ۱۳). این یک روند صد در صد جسمانی است. این چنین فرقه‌بندی کردن و ایجاد جدایی از ثمرات جسم است.

ما گرد هم نمی‌آییم تا برادران و خواهران خود را قضاوت کنیم و جلسات انتقادی نداریم. خداوند به هیچ عنوان این جلسات و سلول‌های کوچک انتقادی را به حضور خود نخواهد پذیرفت. در ملاکی ۱۶: ۳ می‌خوانیم: «آنگاه ترسندگان خداوند با یکدیگر مکالمه کردند و خداوند گوش گرفته، ایشان را استماع نمود و کتاب یادگاری به جهت ترسندگان خداوند و به جهت آنانی که اسم او را عزیز داشتند، مکتوب شد.» زمانی که

ترسندگان خداوند در روحیه‌ی مشارکت با هم جمع شوند، او نیز دعاها و سخنان ایشان را ضبط خواهد کرد و در قلب خود نگاه خواهد داشت.

امروزه بسیاری از دیکتاتورهای دنیا همان منتقدان حکومت‌های سرنگون شده هستند و همان کاری که منتقدش بودند را چه بسا با شدت بیشتری انجام می‌دهند. پس بیایید به جای نقد و تحلیل برادر و خواهرمان، اجازه دهیم در مشارکت با یکدیگر از هم بنا شویم و از این با هم بودن برای سازندگی کلیسا استفاده نماییم. در چنین فضایی است که می‌توان منتظر وقوع بیداری در کلیسا بود.

چنانکه عنوان شد مرحله‌ی اول و بسیار مهم بیداری، چشم باز کردن است. کلام خدا در امثال ۱۳:۲۰ می‌گوید: «...چشمان خود را باز کن تا از نان سیر گردی.» اینجا منظور نان آسمانی است. هنگامی که اعضای کلیسا بیدار شوند و با هم مشارکت داشته باشند و تجربیات روحانی خود را با یکدیگر تقسیم نمایند، به برکت این بینش جدید، قدرت قیامت را تجربه خواهند کرد و آن وقت است که در چنین فضایی ضعیفان و لنگان نیز بیداری را تجربه کرده و آن را درونی خواهند ساخت. حقیقتاً اگر کسی پذیرا باشد این بیداری را در زندگی خود و خانواده‌ی خویش تجربه خواهد نمود.

«بیایید نزد خداوند بازگشت نماییم زیرا که او دریده است و ما را شفا خواهد داد؛ او زده است و ما را شکسته‌بندی خواهد نمود. بعد از دو روز ما را زنده خواهد کرد. در روز سوم ما را خواهد برخیزانید و در حضور او زیست خواهیم نمود. پس خداوند را بشناسیم و به جدّ و جهد معرفت او را تعاقب نماییم. طلوع او مثل فجر یقین است و بر ما مثل باران و مانند باران آخر که زمین را سیراب می‌کند، خواهد آمد.» (هوشع ۶: ۱-۲). به سخنی دیگر بیاییم خداوند را مرجع زندگی خود قرار دهیم. او در دو روز ما را احیا خواهد کرد و در روز سوم قیام خواهیم نمود و در حضور او، در حریم او و در مشارکت با او زندگی خواهیم کرد. در این آیات سخن از دریده شدن است؛ یعنی زخمی

شدن و پاره شدن توسط ضرباتی که بر بدن وارد می‌آید. در واقع ما بر اثر دیدگاهی که داریم، زخمی و پاره می‌شویم. این زخم‌ها نتیجه‌ی ناطاعتی از قانون خداست. وقتی ناطاعتی می‌کنیم، بر ما حکم می‌شود و به کلیسا ضربه وارد می‌آید. ما این واقعیت را می‌پذیریم که کلیسا ضربه دیده و مشکلاتی هم وجود دارد، لیکن با استناد به وعده‌ی الهی در همین آیات اگر خداوند را مرجع خود قرار دهیم، او ما را شکسته‌بندی کرده و زنده خواهد ساخت. «در آنچه می‌گویم تفکر کن...» (دوم تیموتائوس ۲: ۷). کلیسا زمانی ضربه می‌خورد و آسیب می‌بیند که من و تو خودخواه شویم و دیگران را متهم سازیم و از مشکلات خود فرار کنیم. باغ عدن را به یاد دارید؟ «این زنی که قرین من ساختی، وی از میوه‌ی درخت به من داد که خوردم.» (پیدایش ۳: ۱۲). به خاطر رفتار فلان برادر یا فلان خواهر لغزش خوردم! تقصیر همسرم بود! و امثالهم. زنهار! که این همان منطق آدم است.

حال در نظر بگیرید هنگامی که در شامگاهان در را برای خداوند می‌گشاییم و او را به خانه و خلوت خویش دعوت می‌کنیم، چه اتفاقی می‌افتد؟ مانند شاگردان در راه عموآس که یک سلول دو نفره تشکیل دادند، از گرایش‌های شخصی و عادت ترک کردن جماعت خارج می‌شویم و راه بازگشت در پیش می‌گیریم و شهادت ما با شهادت بقیه کلیسا یکی می‌شود. شاگردانِ عموآس در حال ترک جماعت بودند اما همین که با خداوند همراه شده و او را به خلوت خود راه دادند چشمان‌شان گشوده شد و حقیقت را دریافتند؛ آنها بلافاصله به کلیسای خود بازگشتند و همصدا با دیگران شهادت دادند که «...خداوند در حقیقت برخاسته...» (لوقا ۲۴: ۳۴). به همین ترتیب مابقی گروه‌ها هم آمده و بر قیام خداوند شهادت دادند. مسیح یکبار بر پانصد نفر ظاهر شد.

قبل از روز پنتیکاست نمی‌بینیم که پسران زبدي ادعای برتری یا ریاست کنند. همچنین نمی‌بینیم که یعقوب بلند شود و مدعی ریاست بر کلیسا باشد بلکه همگی با

فروتنی در کلام تأمل کرده و به دعا می‌نشستند. آنها فقط به صدای روح گوش می‌دادند و بس. روح خدا امر کرد که یک نفر باید به جمع‌شان اضافه شود تا دوازده نفر گردند و آنها نیز با هدایت روح، متیاس را در جمع خود پذیرفتند. پس از آن که ایلیا دوازده سنگ را گرفت، آتش نازل شد. این اتفاق در چه زمانی رخ داد؟ در زمان تقدیم هدیه‌ی عصرگاهی! (اول پادشاهان ۱۸: ۳۶). عزیزان من! دقت کنید: صحبت از روشنایی در شامگاه است! آتش خدا در شامگاه نازل شد.

این مسئله به «پیغام شامگاهی» مربوط است. پیغامی که کلیسای لاؤدکیه را مخاطب می‌سازد. مسیح برای صرف ناهار نمی‌آید بلکه برای شام. باید وضعیتی به مراتب بزرگتر از پنطیکاست را تجربه کنیم زیرا جلال آخر این خانه از جلال نخستینش عظیم‌تر خواهد بود. مسیح در جلال خود ظاهر خواهد شد.

در پنطیکاست مردمی که از نقاط مختلف دنیا به اورشلیم رفته بودند، دیدند که خدا چگونه عمل کرد. هر یک کلمات زبان خود را شنید. کلیسا نیز درخشان بود و رشد می‌کرد. امروز نیز خداوند خدا وعده‌ی نور شامگاهی را به ما داده است. خداوند در قلب ما را می‌زند و دوست دارد برای صرف شام دعوتش کنیم. آن باد شدیدی که در پنطیکاست وزید و همه جا را پر ساخت، همان دَمِ ملایمی بود که مسیح بر شاگردان خود دمید و گفت روح‌القدس را بیابید. (یوحنا ۲۰: ۲۲)؛ آری! همان دَم بود که به بادی شدید تبدیل شد. ما نیز این وعده را داریم که خداوند همان کار را در زمان ما نیز انجام خواهد داد.

«هر که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.» (مکاشفه ۳: ۲۲).

آمین.